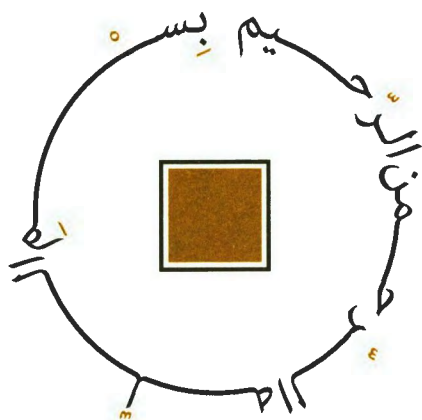


گلستان

انشای ابوالمعالی نصرالله منشی

تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی طهرانی
حواشی و تعلیقات افزوده: دکتر هادی اکبرزاده





کلیدود

افشای ابوالمعالی نصرالله منشی

تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی طهرانی
حواشی و تعلیقات افزوده: دکتر هادی اکبرزاده



عنوان فراردادی: کلیله و دمنه

Kalilah va Dimneh

عنوان و نام پدیدآور: کلیله و دمنه/ انشای ابوالمعالی نصرالله منشی؛ تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی؛

حواشی و تعلیقات افزوده هادی اکبرزاده.

مشخصات نشر: تهران: روزنه، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: بیست و دو، پب، ۵۴۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۴۹۶-۲

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر توسط توسط ناشران متفاوت در سال‌های مختلف منتشر شده است.

یادداشت: کتابخانه.

موضوع: نثر فارسی — قرن ۶ق.

Persian prose literature -- 12th century

شناسه افزوده: نصرالله منشی، نصرالله بن محمد، قرن ۶ق.

Abu'l-Ma'ali Nasrallah

شناسه افزوده: مینوی، مجتبی، ۱۲۸۱ -- ۱۳۵۵، مصحح

Minovi Tehrani, Mojtaba

شناسه افزوده: اکبرزاده، هادی

رده‌بندی کنگره: PIR5۰۹۲ ۱۴۰۱

رده‌بندی دیویی: ۸۸۸/۸۲۳

شماره کتابشناسی ملی: ۹۱۲۸۳۷۲



کلیله و دمنه

انشای ابوالمعالی نصرالله منشی

تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی طهرانی

حواشی و تعلیقات افزوده: دکتر هادی اکبرزاده

طرح جلد: حمید اقدسی یزدلی

چاپ اول: ۱۴۰۲

قیمت: ۲۹۰۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: نوبخت

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲، طبقه ۳، انتشارات روزنه

تلفن: ۸۸۸۵۳۶۳۱-۸۸۸۵۳۷۳۰ نمابر: ۸۶۰۳۴۳۵۹

سایت: www.rowzanehnashr.com

rowzanehnashr

rowzanehnashr

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۴۹۶-۲ ISBN: 978-622-234-496-2

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است *

با یادِ استادِ دکتر انزابی نژاد
که ثباتِ قدمش راحِ روحِ تحقیق بود.

فهرست مندرجات

سخن ناشر	نه
مقدمه چاپ حاضر	یازده
مقدمه مصحح و شارح کتاب	الف
فهرست مختصر نسخ مِلاک کار و مراجع	یا
(۱) دیباچه مترجم	۲
ذکر ألقاب ملک بهرامشاه	۹
معرفی کلیله و دمنه	۱۷
سخنان منصور خلیفه	۲۳
ترجمه منظوم رودکی	۲۶
کیفیت این ترجمه	۲۹
(۲) مُفَتِّح کتاب بر ترتیب ابن المقفع	۳۳
(۳) تمهید بُزْجَمِهَر بختکان	۴۵
ح ۱ مردی که گنجی یافت	۴۶
ح ۲ مردی که می خواست تازی گوید	۴۶
تمه گفناز ابن المقفع	۵۰

- (۴) باب بُرْزُویَةُ طیب..... ۵۲
- ح ۱ مردی که یک خانه پُر عود داشت ۵۵
- ح ۲ مردی که با یارانِ خود به دزدی رفت ۵۷
- ح ۳ بازرگانی که جواهر بسیار داشت ۶۱
- ح ۴ سگی که بر لبِ جوی استخوانی یافت ۶۲
- ح ۵ مردی که از پیشِ اُشترِ مست بگریخت ۶۷
- (۵) باب شیر و گاو ۶۹
- ح ۱ بورزنه‌ای که درودگری پیش گرفت ۷۲
- ح ۲ رویاهی که در بیشه‌ای طفلی دید ۸۳
- ح ۳ زاهدی که پادشاهی او را کسوتی داد ۸۸
- ح ۴ زاغی که بر بالای درختی خانه داشت ۹۶
- ح ۴ ماهی خوار و خرچنگ ۹۶
- ح ۵ خرگوشی که به حیلَت شیر را هلاک کرد ۱۰۱
- ح ۶ سه ماهی که در آبگیری بودند ۱۰۸
- ح ۷ بطی که در آبِ روشنی ستاره می‌دید ۱۲۰
- ح ۸ زاغ و گرگ و شغال و شیر و شتر ۱۲۶
- ح ۹ طیطوی و وکیل دریا ۱۳۰
- ح ۹ آ دو بط و باخه دوستِ آنان ۱۳۰
- ح ۱۰ بورزنگان و کرم شبتاب ۱۳۶
- ح ۱۱ دو شریک یکی زرنگ و دیگری ساده‌لوح ۱۳۷
- ح ۱۱ آ غوکی که در جوار ماری می‌زیست ۱۳۸
- ح ۱۲ بازرگانی که صد من آهن داشت ۱۴۲
- (۶) باب بازجُستِ کارِ دمنه ۱۴۷
- ح ۱ زنِ بازرگان و نقّاش و غلام او ۱۵۸
- ح ۲ طیبِ حاذق و مدّعی جاهل ۱۶۸
- ح ۳ مرزبان و زنِ او و بازدارِ او ۱۷۵

- (۷) باب دوستی کبوتر و زاغ و موش و باخه و آهو. ۱۸۰
- ح ۱ موش و زاهد و مهمان او. ۱۹۴
- ح ۱ داستان زن و کنجد بخته کرده. ۱۹۵
- ح ۱۱ صیاد آهو و خوگ و گرگ. ۱۹۶
- (۸) باب بوف و زاغ. ۲۱۷
- ح ۱ مرغان که می خواستند بوم را امیر خویش کنند. ۲۲۹
- ح ۱ آ ملک پیلان و خرگوش. ۲۳۱
- ح ۱ ب کبکنجیر و خرگوش و گربه روزه دار. ۲۳۵
- ح ۲ زاهدی که گوسفندی خریده بود. ۲۴۱
- ح ۳ بازارگان دشمن روی و زن او.
- ح ۴ زاهدی که از مریدی گاوی دوشا ستد. ۲۴۴
- ح ۵ درودگر و زن او و دوستگان زن. ۲۴۵
- ح ۶ زاهد و بچه موشی که دختری شد. ۲۴۸
- ح ۷ مار پیر و ملک غوکان. ۲۵۶
- (۹) باب بوزینه و باخه. ۲۷۲
- ح ۱ شیر گر گرفته و روباه و خر. ۲۸۸
- (۱۰) باب زاهد و راسو. ۲۹۵
- ح ۱ پارسا مرد و کوزه شهد و روغن. ۲۹۸
- (۱۱) باب گربه و موش. ۳۰۱
- (۱۲) باب پادشاه و قنّره. ۳۱۸
- ح زال و دختر او مهستی (منظوم). ۳۲۵
- (۱۳) باب شیر و شغال. ۳۴۲
- (۱۴) باب تیرانداز و ماده شیر. ۳۷۳
- (۱۵) باب زاهد و مهمان او. ۳۸۰
- ح ۱ زاغی که آرزوی ریش کبگ داشت. ۳۸۴
- (۱۶) باب پادشاه و برهمنان. ۳۸۸

۴۱۹	ح ۱ جفتی کبوتر که دانه ذخیره کردند
۴۲۰	(۱۷) باب زرگر و سیاح
۴۵۲	(۱۸) باب شاهزاده و یاران او
۴۶۱	ح ۱ مردی که جفتی طوطی خرید و آزاد کرد
۴۶۳	(۱۹) خاتمه مترجم
۴۶۸	فهرستها
۴۶۹	(۲۰) فهرست لغات مشکل و دور از تداول
۵۰۴	(۲۱) فهرست آیات
۵۰۶	(۲۲) فهرست احادیث، اقوال، امثال و حکم عبارات عربی
۵۱۳	(۲۳) فهرست اشعار فارسی
۵۲۳	(۲۴) فهرست اشعار و مصراع های عربی
۵۳۵	(۲۵) فهرست نام کسان
۵۳۷	(۲۶) فهرست مکان ها
۵۳۹	(۲۷) فهرست منابع و مآخذ

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه چاپ حاضر

گزارش و شرح ابیات و عبارات متون ادبی که امروزه اغلب از آن با عنوان «تعلیقات» یاد می‌شود، عمر دراز و قدمتی بیش از پانصد سال دارد. در دوره معاصر نیز پژوهشگران و محققان با نوشتن شرح و تعلیقات بر آثار کهن زبان فارسی به صورت کتاب یا مقاله، گزارشهای گوناگونی از آن متون ارائه کرده‌اند. توضیح این مطلب لازم است که کالبد و روستاخت متون مهم ادبی، مقدمه و وسیله نخستین و بنیادین در رسیدن به درونمایه و ژرف ساخت آن متون است. به همین دلیل، این جنبه از پژوهش‌ها، یعنی گزارش درست و دقیق ابیات و عبارات متون ادبی، نباید دچار بی‌توجهی و غفلت قرار گیرد. اهمیت و سودمندی چنین گزارش‌هایی، زمانی آشکارتر و مشخص‌تر می‌گردد که با افسوس و اندوه بسیار بدانیم، هنوز شمار بسیاری از دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی، بر خواندن و گزارش درست بعضی از لغات و ابیات و عبارات متون کهن ادبی فایق نیامده‌اند.

کتاب کلیله و دمنه «ابوالمعالی نصرالله منشی» از جمله آثاری است که تاکنون بارها به صورتهای گوناگون چاپ شده است. بی‌شک، منقح‌ترین، مضبوط‌ترین و پاکیزه‌ترین چاپ و تصحیح آن، همان چاپ استاد مجتبی مینوی است که اولین بار در سال ۱۳۴۳ منتشر شد. چاپهای دیگری نیز از این کتاب وجود دارد که اغلب آنها بر اساس چاپ مینوی است. آنچه ما در این چاپ، بر چاپ استاد مینوی افزوده‌ایم، یادداشت‌های پراکنده‌ای است که نگارنده، سال‌های متمادی، در حاشیه چاپ زنده‌یاد مینوی نوشته است. این چاپ در واقع «حاشیه‌ای است بر حاشیه شارحان کلیله» که به زعم خود، گاه نکاتی را در چگونگی تصحیح و تعلیق اثر یادآور شده و ضرورت توجه به بازنگری در

تصحیح و شرح و گزارش دوباره این اثر گرانبها را مورد مذاقه قرار داده است. امید که استادان اندیشمند و خوانندگان فرهیخته، نکته‌های انگشت‌نهاد و یادکرده مقابله و شرح حاضر را حمل بر اسائه ادب به ساحت مکرم گزارش‌های پیشین ندانند و نپندارند که آنچه در این چاپ آمده، از سر هوی و هوس «خالِف تُعَرَف» است.

نگارنده در این چاپ به دو موضوع زیر پرداخته است:

۱- مقابله

در این چاپ، متن کلیله و دمنه استاد مینوی را عیناً نقل کردیم و کوچک‌ترین تغییری، جز در رسم الخط آن روا نداشتیم؛ اما در موارد بسیاری از نسخه کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی - مورخ ۱۳۱۰ ه. ق. به شماره م ۲۵۳۳۸ با عنوان کلیله و دمنه بهرامشاهی به خط نستعلیق و شکسته نستعلیق - سود بردیم. هر جا اختلافی بین نسخه مینوی و نسخه کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی بود که موجب خوانش بهتر و درست‌تر متن می‌شد، در توضیحات، آن را بیان کردیم تا خواننده کتاب علاوه بر متن استاد مینوی، به اختلافات آن با نسخه کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی نیز آشنا شود.

همان‌گونه که اشاره شد، این نسخه با دو خط متفاوت نوشته شده و در بسیاری از موارد با نسخه قریب و چاپ آملی همخوانی دارد. در مقابله چاپ مینوی با نسخه مورد نظر، به مواردی از اختلاف برخوردیم که در تعلیقات به آن اشاره کرده‌ایم. برای نمونه به چند مورد از این اختلاف‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- ص ۸، س ۶ کلیله و دمنه مینوی: «و سپاس و حمد و ثنا و شکر مر خدای را، عز اسمه، که خطه اسلام را و واسطه عالم را به جمالی عدل و رحمت و کمالی هیبت و سیاست خداوند عالم...».

■ نسخه آستان قدس و قریب: «که خطه اسلام را و واسطه عقد عالم را».

۲- ص ۲۵، س ۱۲ کلیله و دمنه مینوی: «تا این کتاب را که زبده چند هزار ساله است، ایحانی باشد و مردمان از فواید و منافع آن محروم نمانند».

■ نسخه آستان قدس و قریب: «مرده چند هزار ساله».

۳- ص ۱۴، س ۱ کلیله و دمنه مینوی: «و سیرت پادشاهان این دولت،... طراز محاسن عالم و جمالی مفاخر بنی آدم شده، و زمانه عز و شرف را انقیاد نموده، و ذکر...».

■ نسخه آستان قدس: «زمانه، عز و شرف انقیاد آورده است» در نسخه آملی و قریب: «زمانه، عز و

شرف آن را انقیاد نموده».

۴- ص ۱۷، س ۳ کلیلہ و دمنہ مینوی: «اما چون ضرورتِ انصافِ نقابِ حسد از جمالی خویش بگشاید...».

■ نسخه آستان قدس و قریب: «صورتِ انصاف».

۵- ص ۲۹، س ۸ کلیلہ و دمنہ مینوی: «آن پادشاهِ عادل... نُهت به تحصیلِ علم و تنبّعِ اصول و فروع آن مصروف گردانید، و در انواعِ آن به منزلتی رسید که پس از وی آن مقام را درنتوانست یافت».

■ نسخه آستان قدس و آملی: «پیش از وی»، نسخه قریب: «پیش از وی».

۶- ص ۳۷، س ۱۷ کلیلہ و دمنہ مینوی: «و من بنده بدان سرور و سرخ روی گشتم».

■ نسخه آستان قدس و قریب: «سرور».

۷- ص ۴۲، س ۷ کلیلہ و دمنہ مینوی: «و اگر خار در چشمِ متهورِ مستبد افتد، در بیرون آوردنِ آن غفلت و رزد و آن را خوار دارد و بر سری چشم می مالد، بی شبهت کور شود».

■ در نسخه آستان قدس و قریب: «افتد و در بیرون». حرف ربط «و» لازم می نماید. از آنجایی که در این مقابله به متن استاد مینوی چیزی نیفزودیم، در تعلیقات وجود این «او» را در نسخ دیگر یادآوری کردیم تا مفهوم و معنی عبارت کمی گویاتر شود.

۸- ص ۱۸۵، س ۴ کلیلہ و دمنہ مینوی: «که چون کسی در سخنِ هجر افتاد حَریم دلِ او غم را مباح گردد».

■ نسخه آستان قدس: «سوزِ هجر».

۹- ص ۲۳۵، س ۱۳ کلیلہ و دمنہ مینوی: «و حکما گویند: تا بیمار را صحتی شامل پدید نیامد از خوردنی مزه نیابد، و حَمال تا بارگرانِ نهاد، نیاساید، و مردم هزار سال تا از دشمنِ مستولی ایمن نگرود گرمی سینه او نیارامد».

■ نسخه آستان قدس و قریب: «مردم هراسان».

۱۰- ص ۲۱۲، س ۱۵ کلیلہ و دمنہ مینوی: «و تواضع باید نمود که دشمنِ قویِ حالِ چیره دست را جز به تَلَطُّف و تواضع دفع نتوان کرد. و نبینی که گیاهِ خشک به سلامت جَهد از باد سخت به مدارا و گشتن او به هر جانب که میل کند؟ زاغان در خشم شدند و مرا مَتَّهم کردند که...».

■ در نسخه آستان قدس و چاپ قریب: «و نبینی که گیاهِ تر از باد سخت به سلامت بجَهد و درخت را اگرچه قوی شاخ باشد و محکم بیخ از پای بیفکند. زاغان...».

«گیاهِ تر» صحیح‌تر به نظر می‌رسد. مضمون عبارت «نبینی که گیاهِ تر از بادِ سخت به سلامت بجهد و درخت را اگرچه قوی‌شاخ باشد و محکم‌بیخ از پای بیفکند» در اسرارالتوحید آمده است:

شیخ ماگفت: در کلیله و دمنه گوید: با سلطان قوی کس تاب ندارد و کس با او نبسد الا به گردن دادن وی را، مثل این چون حشیش تر، هر گه که باد غلبه گیرد خویشتن فرا باد دهد تا در زمین می‌گرداندش. آخر نجات یابد. و این درخت‌های زفت را، که گردن ندهند، از بیخ بکنند.

(اسرارالتوحید، ج ۱/۲۴۵)

در مثنوی ۲۰۴/۱ آمده است:

گرچه صرصر بس درختان می‌کند هر گیاهی را مُنْظَر می‌کند
بر ضعیفی گیاه آن باد تند رحم کرد ای دل تو از قوت ملند

در نسخه بدل‌های نیکلسون، مصراع دوم بیت اول به صورت «با گیاه تر، احسان می‌کند/ با گیاه سبز احسان می‌کند» آمده است. تقابل گیاه خشک و باد در اسرارنامه، ۱۶۶ نیز تأییدی بر «گیاه تر» در متن کلیله و دمنه است:

اگر صد سال در اندیشه باشی گیاه خشک و بادِ بیشه باشی

۱۱- ص ۲۶۳، س ۷ کلیله و دمنه مینوی: «از آن، پنج سرگوسپند خرم، هر ماهی پنج بزایند و از نتایج ایشان رمه‌ها سازم».

■ در نسخه آستان قدس و چاپ قریب: «هر پنج بزایند». (آوردن قید «هر ماه» صحیح به نظر نمی‌رسد.)

۱۲- ص ۳۰۶، س ۱۰ کلیله و دمنه مینوی:

جان من بخشیده شاهی است کاندلر عصر او چند شاه تاج‌بخش است و امیر ملک خواه

■ مینوی در توضیح این بیت آورده: «کاندر عصر او: چنین است در اساس و سایر نسخ کلیله و المستبصر و همه نسخ دیوان». باید گفت در نسخه آستان قدس: «کاندر امر او» آمده است. در دیوان عثمان مختاری به اهتمام جلال‌الدین همایی، ص ۵۰۱ نیز «کاندر امر او» در متن آورده شده و در پاورقی آمده است: متن مطابق روایت کلیله و دمنه اختیار شده و در همه نسخ «عصر» است.

۱۳- ص ۳۴۸، س ۱ کلیله و دمنه مینوی: «اگر میان من و مردمان یک مویستی در مجازبت هرگز

نتوانندی گسست، که اگر ایشان بگذرانند بکشم و اگر نیک بکشند بگذارم، یعنی بسطِ دل و کمالِ حلم من تا این حدّ است که با همه اهل عالم بدانم زیست و بتوانم ساخت، و هیچ کس رشته من درنتواند یافت. لاجرم در چنان روزگاری که جماعتی انبوه از کبار صحابه، رضی الله عنهم، در حیات بودند اِمَارَتِ اَمّت در ضبط آورد و ملکِ روی زمین او را مسلم گشت.

■ هیچ کس رشته من درنتواند یافت: در نسخه آستان قدس و چاپ قریب به صورت «و هیچ کس رشته‌ای نداند تافت» ضبط شده است. در نسخه آملی نیز «هیچ کس رشته من نتوان یافت» آمده است. رشته کسی را تافتن: کنایه از غلبه کردن بر کسی، توطئه کردن علیه کسی و بر او مسلط شدن است، که در متن کلیله مناسب تر به نظر می‌رسد.

سنایی:

رشته تو کس نداند تافت کز شوخی و کبر سوزنی کردی مرا پس کوه بر سوزن زدی

(دیوان، ۶۲۹)

نکته قابل توجه دیگر این است که اشکالات مطبعی در چاپ مینوی دیده نمی‌شود. ولی در ص ۳۴۸، س ۹ کلیله و دمنه مینوی آمده است: «و اصل حلم مشاورت است با اهل خرد و حصافت و تجربت و ممارست، و محالستِ حکیمی مخلص و...» که «محالست» نادرست و «مجالست» صحیح است.

در این مقابله، افزون بر نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، از تصحیح و چاپ استاد زنده یاد «عبدالعظیم قریب» و نیز چاپ دوم کلیله و دمنه به تصحیح و تحقیق علامه آیت الله «حسن زاده آملی» که از روی چند نسخه خطی و با مقابله با کلیله‌های عربی فراهم شده و یادآوری تحریفات و نواقص دیگر کلیله‌های چاپ شده و ذکر مأخذ و اشعار و امثال عربی و شرح و ترجمه آنها و معانی لغات مشکل از محسنات آن به شمار می‌آید، بهره‌های بسیار برده‌ایم. همچنین از چاپ کلیله و دمنه به اهتمام «محمد روشن» که براساس تصحیح مینوی همراه با انتقادهای «استاد محمد فرزانه» است، بسیار سود جستیم. البته هر جا که نسخه بدلی آوردیم و با متن استاد مینوی آن را مقابله نمودیم، برای آن بود که بتوانیم مشکلات و عبارات متن را بهتر و درست تر گزارش نماییم. همچنین در تأیید خوانش استاد مینوی نیز شواهدی نقل کرده‌ایم. برای مثال: «و خردمند بدین معانی التفات ننماید، و دل در طلب جاه فانی نبندد، و روی به کسب خیر باقی آرد؛ زیرا که جاه و عمر دنیا ناپایدار است، و اگر از مال چیزی به دست آید هم بر لب گور بپاید گذاشت تا سگان دندان تیز کرده و در وی

افتند که «میراثِ حلال است».

(کلیله و دمنه مینوی، ص ۲۳۹)

عبارت «میراثِ حلال است» به صورت «میراثِ حلال» است خوانده شده است. در تأیید این خوانش، بیتی از امیر معزی:

از پدر ملک جهان داری به میراثِ حلال در خلاف تو قدم برداشتن باشد حرام

(دیوان، ۹۶)

و از اسرارالتوحید، ص ۱۷۶: «جفتی دست ورنجن از دست بدرکرد و پیش پسر نهاد و گفت: بگیر که این از میراثِ حلالِ والدۀ من است...» را آورده‌ایم.

۲- تعلیقات

اگرچه توضیحات و تعلیقات استاد مینوی در بسیاری از عباراتِ کلیله و دمنه راهگشاست، اما همانگونه که ایشان خاطر نشان می‌کند، به تعلیقات مفصل‌تری نیاز است. مینوی در مقدمه کتاب می‌گوید: «تعلیقات مفصل و مقدمه‌ای مشروح نیت دارم بنویسم و همراه متن به قطعی دو برابر قطع کتاب حاضر منتشر کنم، در آنجا این وظیفه ادا خواهد شد.» (مینوی، ۱۳۷۱: یج) که متأسفانه این تعلیقات به چاپ نرسید و نکته‌های پنهان و ناگشوده‌ای در کلیله و دمنه باقی ماند.

آنچه در تعلیقات این کتاب به آن پرداخته‌ایم، مواردی است که نیاز به توضیح داشته و در چاپ مینوی و دیگر شرح‌های کلیله و دمنه نیامده است. برای رعایت امانت، قبل از توضیحاتی که در پاورقی آورده‌ایم علامت (*) آورده شده و اگر توضیحی به مطلبی از استاد مینوی اضافه شده است، آن علامت (*) را بعد از مطلب ایشان آورده‌ایم.

مشکلات متون ادب فارسی، جدای از رسم الخط قدیم آن - که اغلب کلمات را بدون نقطه تحریر می‌کردند - گاهی نیز مربوط به فرهنگ اجتماعی دوره گوینده یا نویسنده می‌شود که آن فرهنگ یا از بین رفته یا دگرگونی یافته و یا باورهای اعتقادی و علمی که در دوره‌ای به عنوان مطلبی آشکار و روشن بوده و امروزه منسوخ شده است. گاهی نیز واژه‌ها و ترکیب‌هایی که در دوره‌ای خاص به مفاهیمی غیر از آنچه امروز - حتی در فرهنگهای معتبر - آمده، به کار می‌رفته و کار را بر محقق، شارح و یا مصحح امروزی دشوار کرده است. در اینجا، جوینده آن معانی باید با سنجش آرای دیگران و از طریق قرینه‌های موجود و جستجو در متون نزدیک به آن آثار، مفهوم آن لغت یا اصطلاح را روشن کند. از این روست که محقق پس از کندوکاو زیاد در پس یک مطلب زودباب، به

مطلب دیریاب تری دست می یابد.

از سال ها پیش، در پی تحقیق و مطالعه کلیله و دمنه، نکاتی بر نگارنده معلوم و محقق گردید که در شرح های دیگر نیامده بود. برای نمونه به چند مورد اشاره می شود:

■ طهارت بر بام:

- در ص ۸۵ کلیله و دمنه آمده است: «زاغ روی به آبادانی نهاد زنی را دید پیرایه بر گوشه بام نهاده و خود به طهارت مشغول گشته، درر بود و بر آن ترتیب که شگال گفته بود بر مار انداخت.»

درباره این عبارت از کلیله و دمنه، یعنی «طهارت بر بام» هیچ یک از شارحان مطلبی ننوشته اند. با توجه به این که ممکن است برای برخی از خوانندگان این متن این سؤال پیش آید که «طهارت بر بام» چگونه است، مطلب زیر می آید:

- در ص ۲۹۷ تفسیر روض الجنان و روح الجنان، در داستان مریم و زکریا آمده: «چون بزرگ و بالغ گشت برای او محرابی بنا کرد، یعنی صومعه، و در آن بر بالای که چنان که جز به نردبان بر او نشایستی شدن چنان که در خانه کعبه هست.»

- ترجمه تفسیر طبری، جلد ۱، ص ۲۱۴: «و چون (مریم) به جایگاه حیض رسید، یک بار حیض شد و پاک گشت و دوم بار حیض شد و پاک گشت. پس زکریا بفرمود تا او را آب بردند تا سر بشورد. و چون آب برده بودند، مریم در خانه استوار کرد و پرده بر سر بام بست و سرخویش بشست و جامه اندر پوشید، و در خانه هم چنان محکم بسته بود.»

با توجه به مطالب بالا، مشخص می گردد در روزگار گذشته بر روی بام مکانی ساخته می شده است که از دید اهل خانه دور بوده و برای استحمام و شستشو از آن استفاده می کرده اند.

■ رابطه زر (گنج) و دلیری:

درباره رابطه زر (گنج) و دلیری در عبارت «و مرا همین به دل می آید که این موش چندین قوت به دلیری ای می تواند کرد...» (کلیله و دمنه، ص ۱۷۳) باید گفت: «در میان باورهایی که از دیرباز در ذهن عوام وجود داشت، عقیده ای هست مبنی بر تأثیر مجاورت با عنصر «زر» در دلیری انسان و جانوران. این اندیشه تا روزگار مانیز هم چنان تداوم داشته، چنان که تا همین اواخر، هنگام در گرفتن جنگ و نزاع، قطعه ای «زر» را در ظرفی آب می انداختند و آن آب را - معمولاً به کودکان -

می‌نوشاندند، گویا این کار بر آن پندار استوار است که تکه زر، پدیدارکننده نوعی نیرو در آب می‌باشد که از نگرانی و ترس کاسته و بر دلیری می‌افزاید. این اندیشه، ریشه در روزگاران دور دارد، چنان‌که در باب «الحمامة المطوقة» از ترجمه کليلة و دمنه، حکایتی درج شده از موشی که در خانه زاهدی مقام داشت و طعمه از سلّه او برمی‌گرفت. زاهد از این ماجرا آگاه شده و سلّه را به میخی بر دیوار کوبید تا دور از دسترس موش باشد. موش به آن نیز دست یافت، چنان‌که زاهد به تنگ آمد و روزی موضوع را با مهمان جهان‌دیده‌ای که نزد او رسیده بود، در میان نهاد. آن مهمان به زاهد گفت: «مرا به دل می‌آید که این موش، چندین قوت به دلیری‌ای می‌تواند کرد. تبری طلب تا سوراخ او را بگشایم». (کليلة و دمنه، ص ۱۷۳) سپس حکایت از زبان موش ادامه پیدا می‌کند: «در سوراخ من هزار دینار بود. ندانستم که کدام کس نهاده بود، لکن بر آن می‌غلطیدم و شادی دل و فرح طبع من از آن می‌افزود، و هرگاه که از آن یاد کردم، نشاط در من ظاهر گشتی. مهمان زمین بشکافت تا به زر رسید، برداشت و زاهد را گفت: «بیش آن تعرض نتواند رسید. من این سخن می‌شنودم و اثر ضعف و انکسار و دلیل حیرت و انخزال در ذات خویش می‌دیدم». این ماجرا در «داستانهای بیدپای» (نوشته ۵۴۱ - ۵۴۴ ق)، ترجمه محمد بن عبدالله البخاری، تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱ ش، صص ۱۶۱ - ۱۶۳) و همچنین در کليلة و دمنه منظوم (احمد بن محمد قانع طوسی، تصحیح ماگالی تودوا، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۸ ش، [سروده حدود ۶۵۸ ق]، ص ۲۴۳) مندرج است. این روایت در اصل سنسکریت متن نیز موجود است (نک: پنجانترا، ایندوشیکهر، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ ش، ص ۱۰۶) و لذا پیشینه آن به هند باستان - دست کم به پیش از تدوین متن بر دست «برزویه» در دوره انوشیروان ساسانی - بازمی‌گردد؛ اما گزارش مشابهی نیز راجع به دوره انوشیروان در دست داریم. این حکایت در نوروزنامه منسوب به ختّام (کلیات آثار پارسی حکیم عمر ختّام، به کوشش محمد عباسی، تهران، کتاب‌فروشی بارانی، ۱۳۳۸ ش) درج شده است. در آنجا بخشی هست با عنوان «اندر علامت دینه‌ها» که به چند حکایت درباره تأثیر گنج بر موجودات اختصاص یافته است. در آنجا (ص ۳۲۹) حکایتی بدین قرار آمده است:

«روزی نوشینروان به باغ‌سرای اندر، حجام را بنخواند تا موی بردارد. چون حجام دست بر سر وی نهاد گفت: ای خدایگان! دختر خویش به زنی به من ده تا من دل [تو] از جهت قیصر فارغ گردانم. نوشینروان با خود گفت: این مردک چه می‌گوید؟ از آن سخن گفتن وی عجب داشت، ولیکن از بیم آن استره که حجام به دست داشت، هیچ نیارست گفتن. جواب داد: چنین کنم تا موی نخست برداری.

چون موی برداشت و برفت، بزرجمهر را بخواند و حال با وی بگفت. بزرجمهر بفرمود تا حجام را بیاورند. وی را گفت: تو به وقت موی برداشتن با خدایگان چه گفتی؟ گفت: هیچ نگفتم. فرمود تا آن موضع را که حجام پای بر وی داشت بکنند. چندان مال یافتند که آن را اندازه نبود. گفت: ای خدایگان! آن سخن که حجام گفت، نه وی گفت؛ چه، این مال گفت بر آنچه دست بر سر خدایگان داشت و پای بر سر این گنج. و به تازی این مثل را گویند: «مَنْ يَرَى الْكَزْزَ تَحْتَ قَدَمَيْهِ يَسْأَلُ الْحَاجَةَ فَوْقَ قَدْرِهِ». همین حکایت در مخزن الأسرار (نظامی گنجوی، ص ۲۳۴) با تغییر نام «انوشیروان» به «هارون عباسی» یاد شده که چند بیت آن را در اینجا می خوانیم:

دور خلافت چو به هارون رسید	رایت عباس به گردون رسید...
موی تراشی که سرش می سترد	موی به مویش به غمی می سپرد
کای شده آگاه ز استادیم	خاص کن امروز به دامادیم...
تا قدمش بر سر گنجینه بود	صورت شاهیش در آینه بود
چون قدم از گنج تهی ساز کرد	کلبه حجامی خود باز کرد.

(از یادداشت های آقای علی صفری آق قله)

در عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، ۱۴۳ آمده است: «ذهب، اصل وی از احجار است. جوهری عزیز و بر آتش صابر، هرگز بنکاهد و نپوسد، اگر در دهن گیرند بوی دهن خوش کند، اگر میلی ز زین کنند نور چشم افزاید. داشتن زر با خود به مهرها و حیلها دل را قوت دهد، اگر مقداری در معجون سازند، دل را قوی کند و وسوسه از دل زایل کند».

■ از قضا را:

همانگونه که گفته شد، در چاپ حاضرگاه توضیح یا شاهی به تعلیقات استاد مینوی افزوده ایم. برای مثال در ص ۴۱۳، س ۳ کلیل و دمنه مینوی، در توضیح عبارت «از قضا را» ذیل عبارت «از قضا را امیر آن شهر را وفات رسیده بود» آمده است: «از قضا را: در اساس چنین و p3 چنین است و صحیح است، باقی نسخ: از قضا، و این نیز درست است. تعبیر از قضا و قضا را به معنی اتفاقاً و بر حسب اتفاق و تصادف، یا به قضای آسمانی، هر دو معروف و بسیار متداول است؛ ترکیب آن دو به صورت از قضا را، یعنی افزودن «را» بر یکی یا «از» بر دیگری نیز ندرتاً دیده می شود، ولی در کتب لغت و دستور زبان که به آنها مراجعه شد ذکری از آن نیافتیم». (مینوی، ۴۱۳) استاد فرزانه درباره این توضیح مینوی می نویسد: «از قضا را... ندرتاً دیده می شود...». این بنده چنین ترکیبی را ندیده ام و محقق

محشّی هم استعمال نادر آن را نشان ندادند. (یادداشت‌های استاد فرزانه، ۴۹۷) نگارنده در ردّ اشکال استاد فرزانه، عجالتاً شاهدهی از حدیقه سنایی، ۶۴۸ پیدا کرده که «از قضا را» در آن آمده است:

از قضا را ویای گاوآن خاست هر که را پنج بود چار بکاست

و عطار در منطق الطیر، ۱۲۱۳:

از قضا را بود عالی منظری بر سر منظر نشسته دختری

■ یک چشمت همی خندد:

در توضیح بیت:

و گر تو خود نه‌ای، جانِ، چنان بستانم از تیو دل

که یک چشمت همی‌گرید دگر چشمت همی خندد

(کلیله و دمنه مینوی، ص ۳۳۹) آورده‌ایم: و گر تو خود نه‌ای، جانِ: اگر تو خود عزیز و محبوب چون جان نیستی. در دیوان سنایی ۸۴۳ آمده است: «که گر تو فی المثل جانِ چنان بستاند از تو دل» و در نسخه بدل «و گر تو خود نه‌ای جز جان، چنان بستانم از تو دل» است که صحیح‌تر به نظر می‌رسد. یک چشم‌گریستن و یک چشم خندیدن، کنایه است از سرگردان و بلا تکلیف بودن در غم و شادی، و شاهدهی از خسرو و شیرین، ۷۲۷ نقل شده است:

اگر با این کهن گرگی خشن پوست به صد سوگند چون یوسف شوی دوست
لبادت را چنان بر گاو بندد که چشمی‌گرید و چشمیت خندد

■ خشک مغزی و مشک:

در کلیله و دمنه مینوی، ص ۳۳۸، بیت:

بس که نامرد و خشک مغزت کرد رنگ کافور و مشک لیل و نهار

بی‌هیچ توضیح آمده است. در گزارش این بیت، علاوه بر معنی بیت آورده‌ایم: در مصراع دوم، لَف و نشر مشوّش و تشبیه وجود دارد: کافورِ نهار، مشکِ لیل. بین مصراع اوّل و دوم نیز لَف و نشر داریم: نامرد و کافور، خشک‌مغز و مشک. شیخ‌الرئیس گوید: «استعمال کافور صداع را رفع کند و حواس را قوی کند، لیکن شهوت را قطع و دفع کند و پیری آرد». (عجایب المخلوقات، ۲۳۸)

خاقانی (دیوان، ص ۱۰۷):

ور مزاج گوه‌ران را از تناسل بازداشت طبع کافوری که وقت مهرگان افشانده‌اند

سنایی (دیوان، ۷۹):

کی کند ناخوب را بیداد خوب چون کند نامرد را کافور مرد؟

و اعتقاد داشته‌اند که مشک، سبب خشک مغزی (نادانی و جمود فکری) می‌شود.

انوری (دیوان، ۸۹/۱):

گر خشک شد دماغ نهادت عجب مدار در حلق و در مشام تو چون مشک اذفرم

گاه در تأیید متن مینوی، با وجود آوردن نسخه‌بدل‌ها توضیحی آورده‌ایم. برای مثال: در توضیح «لرزان گردانیدن» در عبارت «چنان که زن بازرگان را دزد بر شوی مشفق و لرزان گردانید» (ص ۳۴۸، س ۱۵ کلیله و دمنه مینوی) آورده‌ایم: در نسخه آستان قدس: بر شوی مهربان کرد. لرزان گردانید: نگران و غمخوار کرد. و شاهدهی در تأیید آن از دیوان شمس، ۱۲۹۳ ذکر کردیم:

از دم و دمدمه، آیین دل تیره شود جهت آینه بر آینه‌دان می‌لرزی
رودکی گفته است (دیوان، ۴۹۷):

دایم بر جان او بلرزم ازیراک مادر آزادگان چو کم آرد فرزند

و یا در توضیحات بیت:

آنت بی‌همت شگرفی کو برون ناید ز جان و انت بی‌دولت سواری کو فروناید ز تن

(کلیله و دمنه مینوی، ص ۲۳۰، س ۱)

در تأیید متن مینوی آمده است: فروناید ز تن: در ص ۴۸۵ دیوان سنایی «برون ناید» است؛ اما «فروناید ز تن» که در نسخه‌بدل‌های دیوان آمده، صحیح‌تر به نظر می‌رسد. در «سواری کو فروناید ز تن» ارتباط «سوار» با «فروناید» قابل توجه است. فرود آمدن از تن: کنایه از رها کردن تن و صرف نظر کردن از آن است. مولانا نیز در مثنوی عبارت «فروناید ز تن» را به کار برده و به حکیم سنایی اشاره کرده است:

زین کند نفرین حکیم خوش‌دهن بر سواری کو فروناید ز تن

و نیز:

ایمن دو هم‌ره یک‌دگر را راه‌زن گم‌ره آن جان کو فرو ناید ز تن

(۱۰/۳۶۹/۴)

این نکته را متذکر شویم که یکی از مزیت‌های چاپ حاضر، فهرست‌های متعددی است که در پایان کتاب تدارک دیده شده است. این فهرست‌ها شامل فهرست آیات قرآنی، احادیث، اقوال، امثال و حکم و عبارات عربی، فهرست اشعار و مصراع‌های فارسی، اشعار و مصراع‌های عربی، فهرست نام کسان و نام مکان‌هاست. وجود این فهرست‌ها که در چاپ استاد مینوی نیامده است، ضروری به نظر می‌رسد و موجب آسانی کار تحقیق و جستجو در متن کتاب می‌گردد. در این چاپ سعی شده است که مأخذ و منبع اشعار و گویندگان اشعار فارسی که در متن کلیله و دمنه آمده، مشخص شود و اگر اختلافی در ضبط ابیات وجود داشت، ذکر گردد.

امید است که این کوشش ناچیز، مورد پسند دوستان ادب و فرهنگ قرار گیرد.

در پایان، واجب است از آقایان مهدی مهدیزاده، علی صوفی و سرکار خانم زهره قوی، زینب کلالی و هانیه اسدپور فعال مشهد که در بعضی موارد در شرح این اثر نکات مهمی را یادآور شدند، تشکر و قدردانی نمایم. از زحمات دوست بزرگوارم جناب آقای علیرضا حکم‌آبادی که با نکته‌سنجی‌های خویش عملاً تهذیب کتاب را عهده‌دار شدند، نیز سپاس‌ها دارم.

هادی اکبرزاده

پاییز ۱۳۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاجه‌بان بود، از سر آدم فراز کس نبود از راه دانش بی‌نیاز
مردمانِ پُرخرد اندر هر زمان راه دانش را بهر گونه زبان
گِرد کردند و گرامی داشتند تا به سنگ اندر همی‌بنگاشتند
دانش اندر دل چراغ روشنست وز همه بد بر تن تو جوشنست^۱

کتابِ کَلِیلَه و دِمْنَه از جمله آن مجموعه‌های دانش و حکمت است که مردمانِ خردمندِ قدیم گرد آوردند و «به هر گونه زبان» نوشتند و از برای فرزندانِ خویش به میراث گذاشتند و در أعصار و قرونِ متمادی گرامی می‌داشتند، می‌خواندند و از آن حکمتِ عملی و آدابِ زندگی و زبان می‌آموختند. اصلی کتاب به هندی بود به نام پَنجَه کُتْرَه Panchatantra، در پنج باب فراهم آمده^۲؛ بُرزویه طبیبِ مَروزی در عصرِ آنوشِروان خسرو پسرِ قباد پادشاهِ ساسانی آن را به پارسی در آورد و ابواب و حکایاتِ چند بر آن افزود که اغلبِ آنها از مآخذِ دیگرِ هندی بود^۳؛ در مبادی دورانِ فرهنگِ اسلامی ابن‌المقفع آن را از پارسی به تازی نقل کرد و کتابِ کَلِیلَه و دِمْنَه نام نهاد؛ از نگارشِ پارسی بُرزویه و از ترجمهٔ تازی پسرِ مقفع «به هر گونه زبان» ترجمه کرده شد؛ در عصرِ سامانیان نخستینِ سخنگویِ بزرگِ فارسی ابو‌عبدالله رودکی آن کتابِ ابن‌المقفع را به نظمِ فارسی امروزی درآورد^۴؛ پس از وی باز

۱ - این چهار بیت در تحفة الملوك علی بن ابی حفص ابن فقیه محمود الاصفهانی از کَلِیلَه و دِمْنَه رودکی نقل شده است. رودکی مضمون آن را از عباراتِ مبتدای کتابِ الآداب الکبیر ابن‌المقفع اخذ کرده است.

۲ - آن پنج باب (یا پنج کتاب) در کَلِیلَه و دِمْنَه ما این پنج باب است: باب شیر و گاو، باب دوستی کبوتر و زاغ و موش و باخه و آهو، باب بوف و زاغ، باب بوزینه و باخه، باب زاهد و راسو.

۳ - تحقیقاتِ مستشرقین در بابِ مآخذِ این حکایات و ابوابِ مفضل است، و نتیجهٔ آن مطالعات را بنده در مقدمهٔ مفضلی که بر چاپ به قطعِ بزرگِ این کتاب خواهد نوشت بیان خواهد کرد. همچنین دربارهٔ بُرزویه و بزرجمهر و ابن‌المقفع، هر چه گفتنی باشد آنجا گفته خواهد شد.

۴ - از کَلِیلَه و دِمْنَه رودکی که در حدود ۳۲۰ هجری منظوم شده بوده است معدودی ابیات به جا مانده که در مقدمهٔ مفضل این جانب پس از این نقل و مواضع آنها در این کتاب تعیین خواهد شد.

به فارسی ترجمه‌ها کردند^۱؛ تا به عهد بهرامشاه غزنوی أبوالمعالی نظام‌الملک معین‌الدین نصرالله بن محمد بن عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد که منشی دیوان بود، و جد او عبدالصمد از شیراز بود، و خود متولد شده و نشو و نما یافته غزنین بود، کلیله و دمنه پسر مقفع را بار دیگر به نثر فارسی ترجمه کرد. و آن این کتاب است که اکنون به دست خواننده است.

این ترجمه را با ترجمه‌های دیگر فرق است: نصرالله منشی مقید به متابعت از اصل نبوده است و ترجمه و نگارشی آزاد ساخته و پرداخته است و آن را بهانه و وسیله‌ای کرده است از برای انشای کتابی به فارسی که معرّف هنر و قدرت او در نوشتن باشد، و انصافاً نثر فارسی را به ذروه اعلی رسانیده است و کمال قدرت آن را در بیان مطالب، و حد توانائی خویش را نیز در نویسندگی، در این کتاب به منصّه ظهور نشانیده.

غزنویان ترک‌نژاد و ترک‌زبان بودند، و نمی‌دانیم که بهرامشاه هم مثل اجداد خود به ترکی تکلم می‌کرد یا فارسی‌زبان شده بود، و اگر فارسی‌زبان شده بوده است آیا در ادراکِ دقیق و لطایف و ریزه‌کاریهای زبان آن قدر وارد بوده است که بین انشای نصرالله منشی و انشای منشی قادر دیگری در آن عصر فرق بگذارد؛ امّا ادبای عالی‌قدر آن عهد (اگر چه عموم ایشان از عهده فهم تمامی مزایای تحریر او و شناسائی قدر هنرش بر نمی‌آمدند) مشخص حقیقی و مطمح نظر واقعی نویسنده بودند. نویسنده یا شاعر در دربار سلطان محمود و سلطان مسعود و سلاطین دیگر غزنوی و سلجوقی و غیر آنان، در بند آن نبود که مخدوم او بر ظرافتها و نکته‌سنجیها و معانی پردازیه‌ها و آیاتِ براعت و فصاحت و بلاغت او چنانکه باید و شاید واقف می‌شود یا نه؛ آنان شعر از برای یکدیگر می‌سرودند، و کتاب از برای فارسی‌زبانانِ فهیم و فارسی‌دانان و معانی‌شناسانِ فاضل می‌نوشتند؛ دقّت ایشان در صحّت عبارات و رعایت قواعد زبان و مقید بودن ایشان به اصول فصاحت و بلاغت و رسائی و درستی بیان و بجا نشستن کلمات و تعبیرات و تناسب امثال و ابیات و استواری و استحکام معانی، همه از برای همدیگر بود، و اعتنائی به آن نداشتند که آیا سلاطین و سرکردگان ترک به درست و غلط بودن، بلند و پست بودن، محکم و سست بودن شعر یا نثر ایشان متوجه می‌شوند یا نمی‌شوند؛ غیر از امرا و ملوک ترک، بزرگان دیگری بودند که به صحّت فارسی و لطافت مضمون و

۱ - سندی این خبر همین کتاب نصرالله منشی است (۲۸/۹ تا ۱۰)؛ از آن ترجمه‌ها چیزی به دست ما نرسیده است. چند بیتی به بحر زمل یا مقارب در فرهنگها از طیان و ابوشکور و غیر ایشان نقل شده است که ارتباط با حکایات کلیله و دمنه دارد، و آنها را بنده در مقدمه مفصل خود خواهد آورد.

دزدی نبودن افکار مقید و معتقد بودند، و نویسند و شاعر عقیده این مردمان را محترم می‌شمردند و در چشم ایشان خویشتن را خوار نمی‌خواستند.

شعرا و ادبا و فضلا، انجمنها در منازل بزرگان و خانه‌های یکدیگر داشتند و با هم در آن محافل مذاکره و مناظره و مباحثه می‌کردند و از یکدیگر علم و ادب فرا می‌گرفتند و دقایق علوم و لغت و هنر را موردِ مذاقه می‌ساختند. یکی از این محافل و مجامع خانهٔ خواجه^۱ نصرالله منشی بود که در زمان انشای این کتاب هنوز زنده و بر مسند قدرت متکی بوده است؛ فضلا و علما آنجا می‌آمدند و او از ایشان به هر نوع پذیرائی و نگهداری می‌کرد. و بعضی از ایشان (شانزده نفر از آنان را نام برده است) به منزلت ساکنانِ خانه بودند؛ نصرالله به مجالست و دیدار و مذاکرات و گفتارِ ایشان اُنس گرفته بود و به حدی در راهِ کسبِ هنر می‌کوشید که به هیچ کارِ دیگر نمی‌پرداخت و ساعتها در همدمی و گفتگو با ایشان می‌گذرانید؛ اما در هنگام انشای این کتاب آن جمع پراکنده شده بوده است^۲؛ و یکی از دوستانِ قدیم آن عهد با وجودِ تقلبِ احوالی که در حالِ نصرالله منشی پیش آمده بوده است تغییر حال نداده بوده، و در این وقت نسخه‌ای از کلیله و دمنهٔ عربی از برای مؤلف آورده بوده. نصرالله که در این موقع جز به مطالعهٔ کتب و وقت را به چیزی نمی‌گذرانید بدین نسخه که فقیه علی بن ابراهیم اسمعیل بدو هدیه کرده بوده اُنسی گرفت، و از آنجا که رغبتِ مردم از مطالعهٔ کتبِ عربی قاصر شده بوده است به خاطر او می‌گذرد که آن را به فارسی ترجمه کند، سخن را بسط دهد، اشارات را روشن بیان کند، به آیات و اخبار و ابیات و امثال بیاراید و معنی را مؤکد کند، و خلاصه اینکه کتاب را که زبدهٔ چند هزار ساله است احیا کند تا مردمان از فواید آن محروم نمانند. در این تجدیدِ تحریر و نگارش یک باب را که به سرگذشتِ برزویهٔ طبیب مخصوص بوده است مختصر کرده است، ولیکن در بقیهٔ ابواب به تفصیل و تشریح و افزودنِ فصول و در سخن مؤلف دویدن قائل شده است؛ و بعد

۱ - مراد از خواجه او (۱۷/۶ و ۷ و حاشیه) معلوم نشد، حدس می‌زنم که برادر بزرگتر او یا وزیری که نصرالله وابسته به در خانهٔ او بوده و آنجا شکی داشته است مراد باشد؛ به هر حال کسی بوده است که نصرالله در خانهٔ او می‌توانسته است از ملاسبتِ اعمال و مباشرتِ اُشغال آزاد باشد.

۲ - یک نمونه از ارتباطهای مابین اهل قلم و شعر و علم و فضل در این عهد این است که امام علی خیاط را نصرالله منشی در مقدمهٔ این کتاب جزء انجمن خانهٔ خواجه خود ذکر می‌کند (ص ۱۸، س ۱۰)، و سه بیتِ عربی که در دیباجة کلیله آورده است از اوست (۱۲/۳ تا ۱۵)، و این شخص که اسم و رسم کاملش ابوالقاسم علی بن الحسن بن رضوان الخیاط الغزنوی است معدوح سنائی بوده است و نام او در دیوان سنائی آمده است (مقدمهٔ چاپ دوم ص فکزد دیده شود)، و سنائی، مدح محمّد بن محمّد بن عبدالحمید را هم که برادر مؤلف بوده است گفته، و اشعار سنائی را هم نصرالله در کتاب خود آورده است.

از آنکه چند جزوی به تحریر پیوسته و حاضر شده بوده است این اجزا را به نظر سلطان بهرامشاه رسانیده بوده‌اند و «از آنجا که کمال سخن‌شناسی و تمییز پادشاهانه» بوده است آن را پسندیده داشته و فرمان داده است که بر همان نسق کتاب را به پایان رساند و آن را به نام و ألقاب شاه مزین و موشح سازد.

آیا آنچه در این فصل دربارهٔ سخن‌شناسی و تمییز پادشاهانه می‌گوید، و آنچه در آخر کتاب گفته است که «چون بر دیگر کتب فارسی که اعیان و اکابر این حضرت عالیه کرده‌اند مقابله فرموده آید شناخته گردد که در انواع سخن قدرت تا چه حد بوده است» حکایت از واقع امر می‌کند، و سلطان بهرامشاه چنین قدرتی در استنباط تفاوت مابین منشآت دیوانیان و نویسندگان داشته است، یا اینها را جزء تعارفات مرسوم بین خادم و مخدوم باید محسوب داشت؟ به هر حالت کتاب پرداخته گشت و از قرائن تاریخی مستفاد می‌گردد که این کار در حدود سالهای ۵۳۸ تا ۵۴۰ هجری انجام یافت.

از مقایسه نسخه‌های مختلف کتاب با یکدیگر و دیدن اینکه نسخ مختصر و متوسط و مفصل هست بنده را این اعتقاد حاصل شده است که نصرالله منشی شاید یکی دو بار در تحریر کتاب دست برده باشد و هر بار تفصیلاتی در فصول مختلف افزوده باشد؛ از آن جمله است عبارات راجع به سخنان منصور عباسی (۱۳/۲۰ تا ۱۵/۲۳) و فصولی در خاتمه کتاب که در برخی از نسخ هست و در نسخه مانیت، و اینها را در ضمن فهرست اختلاف قراءات خواهیم دید. نسخه قدیمی که اساس این طبع قرار داده‌ام ظاهراً از تحریر متوسط کتاب است و مورخ به سال ۵۵۱ هجری است، یعنی یازده یا دوازده سال پس از ختم تحریر کتاب و در زمان حیات نصرالله منشی به خط مردی از اهل طبرستان کتابت شده است. همین یکی از نشانه‌های شهرتی است که به زودی نصیب کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی گردید.

شعر و نثری که از نصرالله منشی علاوه بر این کتاب به دست ما رسیده است چیز کمی است، سه رباعی به فارسی که در لباب‌الالباب بدو نسبت داده شده است و دو بیت از قصیده‌ای به عربی که خود در این کتاب آورده و گوید که از زبان بهرامشاه انشاکرده‌ام، و قطعه‌ای به نثر در شکایت از حادثه‌ای ناگوار که در مجموعه منشآت^۱ تحت عنوان «لصاحب الکلیله» آمده است بدین عبارت:

۱ - مجموعه در کتبخانهٔ اونیورسیته (استانبول) به نشان ف ۵۵۲ محفوظ است و فیلم آن به سفارش اینجانب از برای دانشگاه تهران گرفته شده است؛ آقای استاد عدنان صادقی ارزی قبل از آنکه بنده نسخه را بشناسم این عبارت آن را که در ورق ۶۰ پ آمده است به بنده سراغ داده بودند.

«گلی مراد در سایهٔ امل چون نام وفا و سایهٔ عنقا معدوم ماند، و گلبنِ رامش و آسایش از زینتِ برگ و بار عاطل شد، و زخمهٔ بلبلِ خوش نوا در کام عیش و هوا شکست، و پناه کام به ناکام منهدم و لشکر صبر و آرام منهدم گشت

از هر بنا که ماند ز ایام یادگار إلا بنای حادثه محکم که یافتست؟

و فلکِ بیدادگر آنچه بداده بود بازستد، و روزگار شوریده در بخشیده، رجوع روا داشت

چنین است آئین این گنده پیر سستاند ز فرزند پستان شیر»

پس هر چه اشتها و بلندنامی در قرون بعد نصیب نصرالله منشی شد از راه انشای همین کتاب بود. بعد از او تا قرن نهم به انشای فنی مصنوعِ مطنطن کتابی به فارسی به خامهٔ ادبای عالی قدر به قلم نیامد که نویسندهٔ آن به قصد پیروی کردن از سبک و شیوهٔ نصرالله منشی نبوده باشد، و غالب ایشان در کتاب خود اشاره‌ای هم به شهرتِ عالمگیر نصرالله، و گاه تصریحی به اینکه اقتفا بدو کرده‌اند گنجانیده‌اند، و أحياناً مقام خویش را در انشای فارسی مافوق رتبهٔ نصرالله فرا نموده‌اند. فهرستی ناتمام، نزدیک به چهل نام، از کتبی به نثر که تأثیر نصرالله منشی در آنها نمایان است و ذیلًا بیاید نشان می‌دهد که نویسندگان از هر صنف و هر طایفه با کتاب او آشنا بوده‌اند و آن را خوانده‌اند و از آن پیروی و اقتباس کرده‌اند، و این غیر از کتبِ منظوم است، مثل مثنوی، که سرایندگانِ آنها حکایاتِ کلّیه را گرفته‌اند، و غیر از ترجمه‌ها و تحریرهایی به تازی و ترکی و فارسی است که از روی کلّیهٔ نصرالله منشی کرده‌اند: اخلاق محتشمی، اخلاق ناصری، الأدب الوجیز، الأوامر العلانیة، بختیارنامه طبع نشده، بزم و رزم، بُستان‌العقول، تاج‌المآثر، تجارب‌الأُمم فارسی، تحفة‌الوزراء، ترجمهٔ محاسن اصفهان، ترجمهٔ ملل و نحل، ترجمهٔ یمینی، ترجمهٔ الأعصار، التوسّل إلى التّرسُل، جهانگشای جوینی، چهارمقالهٔ عروضی، درّهٔ الأخبار، راحة‌الصُّدور، رسالهٔ مناظرهٔ گل و مل، روضةٔ اُولی‌الآلباب، روضة‌العقول، سیمط‌العلی، سندبادنامه، عقد‌العلی، فرائد‌السُّلوک، مرزبان‌نامه، مرصاد‌العباد، المعجم فی آثار ملوک‌العجم، المعجم فی معاییر أشعار‌العجم، معیار‌الصدق، مکارم اخلاق، منشآت منتجب‌الدین جوینی، منشآت عمید‌الدین أسعد أبزری، نامهٔ تنسر، نسایم‌الأسحار، نصیحة‌الملوک یا تحفه، نفثة‌المصدر، وسائل‌الرسائل^۱.

ولیکن از این همه تقلیدکننده یکی را بنده نمی‌شناسد که شیوهٔ انشای نویسندهٔ کلّیه و دمنه را چنانکه باید و شاید آموخته و هنر او را به کار برده باشد، و در همه جا آثار به خود بستن مشهود

۱- اسامی مؤلفین این کتب و نشانهای اقتباس و اقتفا، به تفصیل در مقدمهٔ تفصیلی خواهد آمد.

است، الا شاید در اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی که از حیث سبک تحریر نزدیکترین کس به نصرالله منشی اوست، و در سبک او آثار تصنع و تقلید چندان نمایان نیست.

در کتاب کلیل و دمنه قوتی در بیان مقاصد و قدرتی در ادای معانی هست که در کتب دیگر نیست. انواعی از صنایع لفظی و معنوی کلام در آن دیده می شود، ولیکن اهتمام نویسنده مصروف آوردن صنایع نشده است و به قاعده «سخن را چون بسیار آرایش می کنند مقصود فراموش می شود»^۱ به حد اقل آرایش اکتفا کرده است، و صنایع چنان طبیعی افتاده است که خواننده غالباً متوجه آن نمی گردد، و اگر در انشای او ألفاظی تازی دیده می شود که در زبان ما در زمان ماکمتر جاری است گمان می کنم به اقتضای سبک عهد و منشآت متداول آن زمان بوده است، نه از راه اصرار در آوردن غرائب لغات.

و اما آیه و حدیث و مثل و شعر فارسی و عربی که در سراسر کتاب گنجانیده است گذشته از رعایت عادت زمان نشانه ای از قریحه خارق العاده و نبوغ فکری و ذوقی نویسنده است. متن هندی این قصص، که گفتیم به نام پنجه تنتره شناخته می شود، به نظم و نثر در هم آمیخته انشا شده است. برزویه طبیب که آن را به پارسی ترجمه کرد نمی دانیم آیا متابعت از اصل کرده بود و نظم را به نظم و نثر را به نثر برگردانده بود یا همه را به نثر نوشته بود؛ ولی ترجمه ابن المقفع را می بینیم که تمامی به نثر است و هیچ بیت و مثل و آیت و حدیث ندارد، و حال آنکه برخی از مضامین کتاب، شاعرانه و مقتضی منظوم بودن است. نصرالله منشی به هدایت ذوق - نمی دانم که از اصل هندی خبری داشته است یا نه^۲ - پی برده است که بی اشعار و امثال و گفتارهای برجسته برگزیده کار کتاب ناتمام است، از آیه و حدیث و مثلها و شعرهای نخبه و زیبا و با قوت عربی و فارسی مبلغی در آن جابجا گنجانیده است، و بسیاری از شعرهای فارسی را بالخصوص چنان در کلام خود درج کرده است که مکمل عبارت است و جمله بی آن ناتمام است؛ و حتی گاهی یکی دو لفظ را در بیت تغییر داده است تا از وزن خارج گردد و مانند نثر خوانده شود، شبیه به سایر جمل شاعرانه که در اصل کتاب است.

از همان ازمه نزدیک به عصر مؤلف کسانی که با این کتاب اُنسی داشته اند و آن را می خوانده و کتابت می کرده اند همان اندازه که الفاظ و عبارات آن را تغییر داده اند، و شاید بیشتر، سعی در افزودن بر ابیات و امثال آن ورزیده و ابیات بسیار فارسی و عربی به متن الحاق کرده اند، و گاهی بیتهای

۱ - فیه مافیہ، چاپ فروزانفر، ص ۸۵.

۲ - مع هذا ۲۳۵/۵ ح دیده شود.

عربی را به بیت یا ابیات فارسی ترجمه کرده و آن ترجمه را در حاشیه کتاب نوشته‌اند و عاقبت داخل متن شده است، به طوری که هنوز صد سال از تحریر و انشای کتاب نگذشته تعیین اینکه کدامین بیتها را واقعاً خود نصرالله منشی آورده بوده و الحاقیها کدامهاست از مشکلات کار این کتاب بوده است؛ و امروز دو نسخه خطی قدیم نمی‌توان یافت که از حیث شماره ابیات فارسی و عربی و محل آنها و ترتیب توالی آنها کاملاً مطابق یکدیگر باشند.

چند تن در قرن هفتم اهتمام به شرح کردن ابیات و امثال عربی که در کلیله و دمنه آمده است کرده‌اند، و دو تن از اینان شکایت کرده‌اند که رنج بسیار تحمل کردم تا معلوم کنم کدامین بیتها اصیل است؛ دو چنین شرح را که عکس نسخی از آنها در دست بنده بوده است در ضمن توصیف نسخه‌های مأخذ کار خویش خواهم شناسانید؛ یکی دیگر بوده است که به دست من نرسید و نمی‌دانم نسخه آن اصلاً موجود است یا نه: یاقوت حموی در معجم الأدباء (إرشاد الأرباب) در جزء مؤلفات ابراهیم بن محمد بن حیدر بن علی أبو اسحاق نظام الدین المؤذی الخوارزمی متولد به سال ۵۵۹ که شخصاً او را دیده بوده است دو کتاب تعداد می‌کند: کتاب شرح کلیله بالفارسیه، کتاب انموذارنامه یشتمل علی ابیات غریبه (ط: عربیه) من کلیله و دمنه شرحها بالفارسیه.

کلیله و دمنه بهرامشاهی را ما در دارالمعلمین مرکزی در سنوات ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۵ هـ.ش. در محضر استادمان جناب آقای عبدالعظیم قریب گرکانی خواندیم و شناختن این کتاب و دانستن قدر و ارزش آن را من از آن جناب دارم. از همان اوان شوق و عشقی دست داد و فکری تولید گردید که به تدریج پخته‌تر شد، که روزی در تهیّه متن صحیحی از آن و نوشتن شرح کافی و مقننی بر آن کار کنم. همواره در این طریق پویا و در همه جا جویا بودم، در هر چه می‌خواندم و هر جا که با نسخه‌های خطی سر و کاری داشتم این کتاب در مدّ نظر بود و از برای آن جمع مواد می‌کردم، و اگر توفیقی دست داد و پس از سی چهل سال بدین منظور رسیدم این توفیق از برکات مداومت در تعقیب و کوشش مورچه‌وار من بود که موجب شد تا وسایل و اسباب کار فراهم آید. امّا پخته‌خواری چند که تاکنون کتابهای بنده و دیگران را برداشته‌اند و به نام خویش کرده‌اند. و هنوز در کمین‌اند که شخصی مدّت زمانی تحمل رنج و زحمت کند و کتابی بنویسد، یا متنی قدیم را تصحیح و منتشر کند، و ایشان بی تحمل زحمت و منت از نتیجه کار دیگران نامی و نانی کسب کنند، این را هم بعید نیست تملک و تصاحب کنند و چند غلط چاپی را که ممکن است از نظر من فوت شده باشد تصحیح کنند و بعضی از اغلاط نسخه‌های

چاپی سابق را به جای الفاظی که در این چاپ آمده است بگذارند و این شدُرُشنا را سند مالکیت خود سازند.

گرفتم در جهان آوازه‌ات پیچید چون داوود در این گنبد چه می ماند به جا اِلْأَصْدَانِی خوش^۱
در تهیه این چاپ انتقادی کتاب، بنده در صدد این نبوده است که انشای نصرالله منشی را به صورتی درآورد که به سبک تحریر فارسی امروزی و اصطلاحات جاری این عصر نزدیک باشد، یا فارسی او را بهتر از آن کند که او نوشته بوده است، یا به افواجی از نسلهای گذشته که الفاظ او را از نفهمیدگی یا بی امانتی و نادروستی تغییر داده و به غلط نقل و ترویج کرده اند رشوت دهم و ضبط آنان را اختیار کنم، بلکه خواسته ام از میان وجوه مختلفی که در نسخ دیده می شود آن را بیابم و ضبط کنم که به اعتقاد خودم و به دلایلی که می توانم اقامه کنم نوشته نصرالله منشی بوده است. اگر در این قصد به منظور رسیده باشم زهی توفیق، و اگر در این ضمن عیوب انشاء او و سهوها و اشتباههای او را در ترجمه نیز معلوم کرده باشم چه باک. ولیکن اگر در این عمل خود مرتکب خبط و خطائی شده باشم و انتقادات مستدل دور از غرض مرا متنبه سازد کمال امتنان را خواهم داشت.^۲

چنانکه از فهرست نسخ مورد استفاده معلوم خواهد شد متأخرترین نسخه خطی کلیله و دمنه که از برای مقابله متن بکار برده ام از قرن هشتم هجری است، و نسخه کلیله بایسنغری (قرن نهم) هم گاهگاهی مورد مراجعه بوده است. از چاپهای کلیله هیچ استفاده ای نشده است و در اختلاف قراءات، اشاره ای به آنها نکرده ام و به بیان اغلاط آنها وقت و کاغذ تلف نکرده ام. جناب آقای محمد فرزانه در سلسله های مقالاتی که در مجلات ارمغان و آموزش و پرورش و یغما منتشر گردید بعضی از آن غلطها را بر شمرده اند و تصحیحی پیشنهاد فرموده، اگر چه معدودی از آن تصحیحات پیشنهادی با متون قدیم نمی سازد. هر کس که میل دارد می تواند متون چاپی سابق را با این نسخه مقابله کند و

۱ - ترجمه منظوم این بنده است از شعر باقی، شاعر ترک عثمانی.

۲ - ممکن است بر من اعتراض کنند که «چرا آنجا که ضبط صحیح فلان لفظ در یکی از نسخ، ولو متأخر، یا حتی چاپی، بوده است نفع نصرالله را در نظر نگرفته و غلط را به نساخ نسبت نداده و آن را از نویسنده کتاب دانسته ای؟» - اما بنده تا اطمینان حاصل نکرده ام که خطائی از خود نصرالله منشی بوده است آن را به او نسبت نداده ام. بین باب مثال، ترجمه یراعه به نی یاره (۲/ ۱۳۷ ح) در کلیله و دمنه منظوم قانمی طوسی هم (که بر مبنای همین ترجمه نصرالله منشی بوده است) دیده می شود (ق ۳۷ پ):

ازیشان یکی بساره نی بدید چو روشن نمودش فغان برکشید

اختلافات را ببیند، شاید به نتیجه‌ای برسد که بنده رسیده‌ام.

از برای تفهیم دانش آموزان و تلقین مستفیدان در شرح و توضیح عبارات کتاب به قدر امکان از نوشتن معانی لغات و، دادن ترجمه‌ای از آیات و احادیث و اشعار و امثال و، توضیح قواعد دریغ نکردم. ترجمه‌ها عموماً نزدیک به تحت‌اللفظ و به قصد روشن کردن معانی الفاظ است نه ترجمه فصیح ادبی، اگرچه گاهی توضیح بیشتر و یا ترجمه‌ای منظوم نزدیک به معنای محصل اشعار هم ضمیمه شده است. برای بیان معنی یک لغت اکتفا به یکی دو بیت یا جمله‌ای که لفظی در آن آمده باشد کردن، و آن یک دو تا را شاهد معنایی آوردن دور از احتیاط است. خبطهایی که از راه استنباط معنایی برای لغتی از روی شواهد معدود پیش آمده است در فرهنگهای ما فراوان است. تجربه سالیان ثابت کرده است که هر چه بیشتر با عبارات و ابیاتی سر و کار داشته باشیم که یک لفظ در آنها در قرون مختلف و در دست نویسندگان و شعرای متعلق به نواحی متفاوت به کار رفته باشد در فهم معنی یا معانی آن لفظ قادرتر خواهیم بود.^۱

بنده قبل از مبادرت به چاپ کتاب در هر سطری سعی کرده‌ام که آن را بفهمم، سپس در صد برآمده‌ام که بفهمانم، و کارم صرف نقل کردن ضبط نسخ نبوده است. مع هذا، خواننده در حواشی این کتاب گاهی به لغاتی برخورد خواهد کرد که بر بنده روشن نشده است بدین سبب که دلائل کافی به دست نیامده است؛ شعری مثلاً از حافظ بدین لفظ به دست آمده بوده است:

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را کوش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
و آن را یک بار به شاهد «خود را کوشیدن» آورده‌ام و بار دیگر به شاهد «خود را گوش داشتن»، زیرا که به هر دو صورت می‌توان خواند و به هر یک از دو معنی ممکن هست که به کار رفته باشد،

۱- در تشریح اصطلاحات و تعییرات و لغات از کتب لغت عربی و فارسی یک‌زبانی و دوزبانی استفاده شد که در قرون پنجم تا نهم هجری نوشته شده است و مؤلفین آنها در این دو زبان استاد بودند و لغات را به همان معانی به کار می‌بردند که در این کتاب استعمال شده است، مثل فرهنگ اسدی و صحاح الفرس و تاج المصادر و کتاب المصادر و مقدمه‌الادب و الصُّحاح من الصُّحاح و صحاح و اساس البلاغة و لسان العرب و قاموس؛ و به کتابهای متأخر که صاحبان آنها معنی لغتها را از کتب دیگران برداشته و یا به حدس از نثر و نظم قدما استنباط کرده‌اند و گاهی هم شعر خود را شاهد آن آورده‌اند مثل انجم آرای ناصری و آندراج و برهان جامع و برهان قاطع و بهار عجم و غیث اللغات و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی و فرهنگ شعوری و فرهنگ فارسی به لاتینی فولرس و معیار جمالی و منتهی الأرب کمتر استناد کرده‌ام. شواهد لغات و تعییرات غالباً از نویسندگان و شعرائی آورده شده است مقدم بر نصرالله منشی یا معاصر و هم‌ولایتی او، و بندرت تا زمان سعدی و حافظ نیز کشیده شده است. از مراجع مشهور و مأخذی که در ذیل این مقدمه تعریف خواهد شد به اختصار یاد شده است، و سایر کتب مورد استفاده در هر بار به نشانی کامل معرفی گردیده.

اگر چه وجه دوم ارجح است.

فهرستِ بالنسبة کاملی از آن لغات که در متن کتاب آمده است و مستحقّ توجّه خاصّ بوده است، خواه آنها که در حواشی توضیح شده است و خواه برخی که بی توضیح و تفسیر مانده است، پس از ختم متن به طبع رسیده است و امید می رود که این فهرست به حالِ مستفیدان مفید افتد. در آن فهرست و در این تمهید مختصر چیزی در باب نکات صرف و نحوی و استعمال افعال و صیغ خاص گفته نشد. تعلیقات مفصل و مقدمه ای مشروح نیت دارم بنویسم و همراه متن به قطعی دو برابر قطع کتاب حاضر منتشر کنم؛ در آنجا این وظیفه ادا خواهد شد.

نقل کلیّه نسخه بدلها و نشان دادن اختلافات تمامی نسخ در مورد همه کلمات مشکل بود، و کتاب را به پنج برابر آنچه هست می رسانید، زیرا که بی امانتی نساخ و اعتقاد هر یک از ایشان به اینکه از همه شعرا و نویسندگان بافهم تر و باذوق تر و عالمتر است باعث شده است که اگر ده نسخه از کتابی که در هشتاد هزار کلمه باشد بیابیم و آنها را با هم مقابله کنیم غالباً برای هر یک از کلمات آن پنج نسخه بدل خواهیم داشت. ممکن بود به جای دوازده نسخه ای که میلاک کار خود ساخته ام با دو سه نسخه بیشتر کار نکنم ولی در عمل معلوم شد که گاهی ضبط نسخه ای متأخر معدّ و مؤید قرائتی می شود که در ده نسخه قدیم به صورت دیگری آمده است. پس نسبت به دیباچه مترجم تمامی موارد اختلاف نسخ را بر طبق هر دوازده نسخه قید کردم و در جدول اختلاف قراءات که در آخر چاپ بزرگ و مفصل کتاب خواهد آمد درج کردم تا نمونه ای به دست خوانندگان داده شود، و نسبت به باقی کتاب فقط اهمّ موارد را ثبت کرده ام. معدودی از آن اختلاف قراءات و نسخه بدلها، مخصوصاً آنجا که ناچار به ترک ضبط اساس بوده ام، در حواشی پای صفحات قید شده است.

قبل از توصیف نسخ میلاک کار و تعریف کتب مأخذ ترجمه ها و تفسیرها و شروح و توضیحات لازم است عرض کنم که

در این کار از نامداران شهر مرا از دو کس بود بسیار بهر

نخست آقای دکتر امیر حسن یزدگردی دانشیار فاضل دانشگاه تهران و صدیق ارجمند نگارنده که پنج سالی با بنده به هر نوع یاری و همکاری کردند، از استنساخ کتاب از روی اساس و همراهی در مقابله کردن آن با نسخ دیگر و رهنمائی در اینکه چه الفاظی در حواشی توضیح و تشریح گردد و در بسیار موارد ارائه مأخذ و شاهی برای روشن کردن معنای این لفظ و آن لفظ، و غیر این یاریها که اگر در هر موردی چنانکه حقّ است شکرگزاری جداگانه از آن کمک می کردم می بایست صفحه ای از صفحات

از ذکر نام عزیزشان خالی نباشد؛ ولیکن مسؤولیتِ صحت و سقم مندرجاتِ کتاب تماماً بر عهده این بنده است؛ دومِ اولی و اَحَقُّ به ذکر جنابِ آقای دکتر یحیی مهدوی استادِ بزرگوارِ دانشگاه و رفیقِ نگارنده که از یمنِ هَمّتِ ایشان این کتاب بدین وضع بدیع آراسته گردید و به طبع رسید، در حالی که مؤسساتِ فرهنگی بزرگ و دستگاههای انتشارِ کتاب از تحمّل بارِ خرج آن شانه خالی کردند.

إِذَا عَبَّرَ الْإِنْسَانُ عَنْ شُكْرِ مُنْعِمٍ فَقَالَ «جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا» وَ قَدْ كَفَى

دوستانِ دیگری نیز یاری و مددگاری کرده‌اند که در ضمنِ تعلیقات و مقدّمه مفصّل از ایشان سپاسگزاری خواهد شد، ولی حقّ تشکر از کارمندانِ چاپخانه دانشگاه تهران که با سختگیری و مته به خشخاش گذاریهای بنده سازگاری کردند سزاوار است که هم اینجا ادا شود.

و اینک فهرستی مختصر از نسخِ مِلّاک کار و مُمدّ کار و کتبِ چاپی و مراجع:

اساس: نسخه محفوظ در کتبخانه جلالیه افندی در استانبول به شماره ۱۷۲۷ مورخ ۵۵۱.

نق: نسخه محفوظ در کتبخانه وزارت معارف ترکیه در انقره به شماره ۱۱۱ مورخ ۵۹۴.

چلبی: نسخه محفوظ در کتبخانه عمومی بورسه از کتب حسین چلبی به شماره ۷۶۳ مورخ

۶۹۷

P1: نسخه محفوظ در کتبخانه ملی پاریس به شماره ۳۷۵ فارسی از نسخ قرن ششم یا هفتم.

P2: نسخه محفوظ در کتبخانه ملی پاریس به شماره ۳۷۶ فارسی مورخ ۶۷۸.

P3: نسخه محفوظ در کتبخانه ملی پاریس به شماره ۳۸۳ فارسی مورخ ۶۶۴.

F: نسخه‌ای به نشان Fraser 100 در کتبخانه بادلیان اکسفرده، غالب آن از قرن هفتم.

B: نسخه‌ای به نشان MS. Pers. f.12 در کتبخانه بادلیان، غالب آن از سال ۷۳۰.

G: نسخه‌ای در کتبخانه گوتا (آلمان شرقی) به نشان Hal. 123 مورخ ۷۳۶.

نافذ: نسخه کتبخانه نافذ پاشا در استانبول به شماره ۱۰۱۰ از نسخ قرن هفتم تا هشتم.

بایسنفری: نسخه محفوظ در کتبخانه روان کوشکو (استانبول) به شماره ۱۰۲۲ مورخ ۸۳۳

مجلس: نسخه مجلس شورای ملی به شماره ۱۸۸۰، قسمتِ غالب آن از اوایل قرن هشتم.

قانع: کلیله و دمنه منظوم قانعی طوسی نسخه موزه بریتانیایی به نشان ADD. 7766 مورخ

۸۶۳

شرح ابیات: نسخه محفوظ در کتبخانه لالا اسماعیل (استانبول) به شماره ۵۱۶ مورخ ۷۰۷ از

مؤلفی مجهول.

شرح ایبات: تألیف فضل الله اسفزاری (یا اسفرانی) نسخ موزه بریتانیایی و پاریس و ماربورگ و مجلس.

ع آ، ع ب، ع ج: سه نسخه از متن اصلی ابن المقفع به عربی محفوظ در کتبخانه ایاصوفیه (استانبول) به شماره‌های ۴۰۹۵، ۴۲۱۳، ۴۲۱۴.

سیرالملوک: نسخه عربی ترجمه شیخ زین الدین عمر الفارسی از متن نصرالله منشی از کتب کتبخانه احمد ثالث به شماره ۳۰۱۵ محفوظ در توپ قاپوسرای (استانبول)، تاریخ آن ۷۲۷.

کلیله و دمنه تصحیح لويس شيخو اليسوعی، چاپ دوم، ۱۹۲۳، بیروت.

کلیله و دمنه تصحیح عبدالوهاب عزّام، با مقدمه طه حسین. چاپ مکتبه المعارف، ۱۹۴۱، قاهره.

تاج (یا بیهقی): تاج المصادر ابو جعفر البیهقی دو نسخه عکسی از روی نسخ خطی قدیم، و نیز چاپ بمبئی ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۲ ه. ق.

مصادر (یا زوزنی): کتاب المصادر ابو عبدالله زوزنی به کوشش تقی بینش، جلد اول، چاپ مشهد، ۱۳۴۰ ه. ش.

مقدمه (یا زمخشری): مقدمه الأدب جارالله زَمَخْشَری، عکس نسخه‌ای خطی مورخ ۷۳۵ متعلق به کتبخانه لالا اسماعیل، و چاپ لایپزیگ، ۱۸۵۰.

صراح (یا قرشی): الصراح من الصّاح تألیف ابو الفضل محمد بن عمر معروف به جمال قرشی، چاپ کلکته، ۱۸۳۱ میلادی، و چاپ تهران ۱۳۰۴ ه. ق.

تهران، ۲۴ خرداد ماه ۱۳۴۳

مُجْتَبِی مِثْوِی